

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که چون بحث اصالت عدم تذکیه دیگر نمی خواستم وارد بشویم، دیگر وارد شدیم. لا اقل به مقداری که در بعضی از این کتب اصولی یا شبیه کتب اصولی آمده، بحث را متعرض بشویم. باز آن ریزه کاری های فقهی اش را بگذاریم برای وقت بعدی.

عرض کردیم در زبان قدمای ما حالا این آقایان ما هم حالا چون من بعد عرض می کنم، از نظر تاریخی هم این اصالت عدم تذکیه نوشتند کی جاری شده در کلمات. به هر حال اجمالا از همین قرن نهم و دهم و یازدهم، توی کلماتشان ظاهرا اصالت عدم تذکیه اگر مراد آن باشد، جاری شده است.

آن وقت طبیعتا بحث شد و ربطش در حقیقت به بحث برائت هم که ما الان در اصول مشهور است، این از قبل شروع شد، نه اینکه حالا مثلا مرحوم شیخ آورده. عده ای از علمای اخباری اصالت عدم تذکیه را قبول نکردند در مقابل اصالة الحل و اصالة الطهارة را جاری دانستند. که یکی هم مرحوم صاحب حدائق است.

لذا این مسئله غیر از جهت فقهی خودش که محل کلام بود، به لحاظ اصولی هم محل کلام شد. خصوصا به لحاظ مسئله تعارض با برائت و اصالة الحل. چون مرحوم صاحب حدائق می گفت که بر فرض اصالت عدم تذکیه بخواهد جاری بشود، لکن در خصوص گوشت و اینها، چون اصالة الحل داریم کل شیء فیہ حلال و حرام؛ و همچنین روایت دیگری که حالا ایشان هم آوردند تصادفا. پس ما جای رجوع به اصالة التذکیه نیست. البته در آخر کلام مرحوم صاحب حدائق فرمودند بر فرض هم که اصالت عدم تذکیه جاری بشود، به درد حرمت می خورد. به درد اینکه حرام است، حلال نیست. اما در مسئله طهارت خب این حیوان قبل از اینکه به اصطلاح آن سرش بریده بشود، طاهر بود؛ استصحاب بقاء طهارت می کنیم. یعنی به عبارت اخری آن که در مقابل اصالت عدم تذکیه می تواند کارگزار باشد، مسئله حرمت و حرمت است. مسئله طهارت تأثیرگذار نیست.

این مطلب بود روشن شد. پس این مطلب یک بحث فقهی داشت. بعدها یواش یواش بحث اصولی پیدا کرد. که اصالة الحل و اصالت عدم تذکیه. چون عرض می کنم علمای اخباری ما غالب همت شان، بحمد الله مخالفت با اصولی ها بود؛ بعد هم اصولی ها با اخباری ها.

.....
علی ای حال چون در کلمات اصولیین، اصالت عدم تذکيه بود که در حقیقت هم راست می گویند و در کلمات اهل سنت واقع شده بود. البته خب استصحاب هم یواش یواش در یک حدی نزد آقایان اصولی ها جاری بود. اینها آمدند در مقابل اصالت عدم تذکيه که در اصولی ها بود، اصاله الحل و اصاله الطهاره را مطرح کردند.

خب، طبیعتا بحث شد که آیا اصاله الحل مقدم است یا اصالت عدم تذکيه. این بحث در فقه شد. من عرض کردم طبیعت اصول این جوری است که یک مسائلی در فقه جاری می شود. آن وقت می آیند آن ریشه بحث و آن اساس بحث را، آن که بحث بر آن مقدم است، به عنوان مترتب بر اصول می آورند. اینها در اصول همین بحث را مطرح کردند. و آن مثلا بیان نسبت بین اصالت عدم تذکيه مثلا با اصاله الحل؛ چه نسبتی است. تعارض است، با همدیگر تعارض دارند، یا به قول مرحوم صاحب حدائق اصاله الحل مقدم است یا به قول آقایان اصولی ها اصالت عدم تذکيه مقدم است. و سر تقدّمش چیست. عرض کردیم این مطالب قبلا مطرح بوده. این که عرض می کنم در کلمات مشایخ شیخ انصاری و قبل از ایشان، صاحب حدائق و دیگران. لکن شیخ رضوان الله تعالی علیه یک انسجامی به بحث داد. و بعد از شیخ این انسجام بیشتر شد.

یعنی الان در مباحث اصول دیگر تقریبا، مفروغ عنه گرفتند که اصالت عدم تذکيه بر اصاله الحل یا اصاله الطهاره مقدم است. بر این دو تا مقدم است. البته مرحوم آقای خویی از راه دیگری وارد شد و شبیه صاحب حدائق قائل به حرمت شد نه حل. البته صاحب حدائق قائل به حل بود، لکن و قائل به نجاست شد. طهارت شد معذرت می خواهم. ایشان اصالت عدم تذکيه را جاری کرد. لکن اصالت عدم کونه میته هم جاری کرد ایشان. دو تا اصل جاری کرده است. نتیجه اش این شد که نصف نصف شد تقریبا. نصف با اصولی ها و نصف با اخباری ها. حرمت را اثبات کردند که مشهور بین اصولی ها بود. و طهارت اثبات کردند که خب عده ای از اخباری ها دنبال طهارت بودند. این وضع این مسئله تا این لحظه ای که بنده خدمتان نشستم. و بعد در اصول جنبه قاعده ای هم پیدا کرد. گفتند نسبت اصالت عدم تذکيه با اصاله الحل نسبت حکومت است. و لذا گفتند این دو تا اصل با هم معارض نیستند، بلکه اصالت عدم تذکيه مقدم است. بعد اصلا تعمیم دادند که این اختصاص به این، همه اینها که همین طور است. هر جا که اصل موضوعی باشد حاکم بر اصاله البرائة، اصاله الحل و اصاله الطهاره بنا بر مشهور بین اصولی ها؛ هر جایی که اصل حاکم باشد.

آن وقت کلمه موضوع را هم توضیح دادند. هر جایی که بیاید شک آن را بردارد. که عنوان شک برداشته بشود. چون با اصالت عدم تذکيه ثابت می شود که این حیوان مذکی نیست. پس کل شیء فیه حلال و حرام صدق نمی کند. اینجا حرام؛ چون مذکی نیست. کل شیء فیه حلال و حرام دیگر صدق نمی کند حتی تعلم انه حرام بعینه. اینجا فهمیدیم حرام بعینه؛ با اصالت عدم تذکيه.

این پس یک نکته اصولی پیدا کرد و خلط شده در مسئله بین اصول و بین فقه و اینها. طبعا تدریجا مثلا فرض کنید مرحوم شیخ آوردند، بعد از ایشان دیگران آوردند. دیگر کم و زیاد شد، انواع شبهه، تصویر صور، و خواهی نخواهی دیگر از مسائل اصولی هم خارج شدند که ما هم خارج شدیم الحمد لله. به قول عبارت عوائد را می خوانیم اصلا رفت به اینکه اصلا میته یعنی چی. دیگر رفت روی عنوان میته و رفت روی عنوان اصالت عدم تذکيه که اصلا اصالت عدم تذکيه یعنی چی و اصلا مواردش چند تاست.

و ما یک دوسه تا بیشتر فعلا نخواندیم. دیگر بقیه را اگر روشن بشود انشاء الله بقیه را هم که آقایان مراجعه بفرمایند می توانند تصمیم گیری علمی بکنند، قبول بکنند یا نکنند.

عرض شد که مثلا بعد از این تطور اخیر مثلا تا اینجا فرض کنید تا اینجا. البته این کار را مرحوم استاد تا یک حدی انجام دادند؛ اما مرحوم صاحب عوائد مفصل تر. که میته یعنی چی؛ مثلا ایشان سه تا میته معنا کرد. و آخرین معنایی که ایشان قبول کردند میته در مقابل مذکی. این یک. دو، اینکه شک در اصالت عدم تذکيه چند جور است. ایشان سه جور فرض کردند؛ دو تا شبهه حکمیه، یکی شبهه موضوعیه. و بعد از ایشان باز می بینیم مرحوم شیخ و دیگران که آمدند، نائینی، باز بحث های دیگر مطرح کردند که تذکيه امر بسیط است یا مرکب. باز آقا ضیاء آمده مطرح کرده که اگر امر مرکب است، این قبول تذکيه چون مثلا مرکب است از اوداج اربعه مع کون ذابح مسلما مستقبلا للقبلة، ذاکرا لاسم الله، مثلا، مع آله من حدید، و شرطش هم اینکه قابل تذکيه باشد. این یک احتمال. یک احتمال دیگر ایشان داده که نه آن قابل تذکيه هم جزء است.

آن وقت ببینید هی بحث عوض شد، کم و زیاد شد، بالا و پایین، من می خواهم بحث چند روزی که مطرح کردیم در ذهنتان اعاده بشود که هی کم و زیاد شد، هی بالا و پایین شد. بعد عرض کردیم مرحوم استاد هشت صورت کردند. چهار تا صورت شبهه موضوعیه، چهار تا هم شبهه حکمیه. از شبهه موضوعیه یک صورتش مهم تر است و آن وقوع تذکيه. مثلا نمی دانیم بسم الله گفت یا نگفت، رو به قبله بود یا نبود. این از چهار تا صورتش، این از همه مشهورتر است. این را مرحوم نراقی هم آورده. چون داریم کتاب نراقی را هم می خوانیم، مرحوم نراقی از این چهار صورت ایشان، این یکی را آورده.

چهار صورت هم ایشان در باب شبهه حکمیه مرحوم استاد نقل کردند. که از همه مشهورتر این است که حیوان قابل تذکیه هست یا نه. اگر شک بکنیم، حیوان قابل تذکیه هست، آن آقایان گفتند اصالت عدم تذکیه جاری می شود، اگر شک بکنیم. پس اگر نه حیوان را حتی با شرایط و رو به قبله سر ببریم، چون شک می کنیم که قابل بوده یا نه، اصل عدم تذکیه است. که اینجا آفاضیاء فرق گذاشت بین قبل الفعل و بعد الفعل. ورود فعل و عدم ورود. البته خواندیم عبارت ایشان را هم. به ذهن ما می آید که در شبهات حکمیه ورود فعل و عدم ورود فعل تأثیرگذار نیست. حالا نمی دانم چرا ایشان فرمودند، فعلا عبارت ایشان را خواندیم. اما در شبهات حکمیه ورود فعل، اگر فرض کنیم بنا بگذاریم که حیوان با شک در قبول تذکیه بنابر اصالت عدم تذکیه باشد، ورود فعل. مراد از ورود فعل، رو به قبله سر برید، مسلمان هم باشد، با آلت حدید سر برید. چه فرقی می کند، الان شبهه حکمیه است، ورود فعل و عدم ورود فعل فرق نمی کند.

علی ای حال این را هم نمی دانیم. خیلی هم به ذهن ما بعید می آید که مطلب اینجوری مثلاً آفاضیاء بفرمایند. خیلی بعید به ذهن می آید. نمی فهمیم؛ چون ما که حرف های مرحوم آفاضیاء را، نشد اینجا نگاه کنیم آقای بجنوردی از ایشان چه نقل کردند. خود ما این قسمت ها را خدمت آقای بجنوردی بودیم در اصول، اما یاد نمی آید.

علی ای حال کیف ما کان حرف مرحوم آفاضیاء هم یک مقداری ابتدایش عجیب است. و هو اعلم بما وقع.

حالا در توضیح بیشتر مطلب پس ببینید روی این که تذکیه بسیط باشد یا مرکب باشد، که نائینی هم دارد آقای خویی هم دارد. اما آفاضیاء مرکب را هم باز دو تا کردند سه تا. یک مقدار هم بحث این که حقیقت میته چیست، آثاری که بار می شود چیست. به هر حال دو تا شبهه حکمیه است، اینها قاعدتا بحثش در اصول است، در فقه است معذرت می خواهم. لکن خوب به مناسبت اینکه آیا اصالت عدم تذکیه در شبهات حکمیه جاری می شود یا نه، بد نیست. لکن این غیر از اصالت عدم تذکیه ای است که ما ابتدائاً مطرح کردیم. خوب است، این هم خوب است اصالت عدم تذکیه در شبهات حکمیه جاری بشود یا نه.

در شبهات حکمیه ابتدائاً مرحوم آقای نراقی دو صورت را ذکر فرمودند. یک صورت اگر شک بکنیم در اعتبار یک شیء؛ مثلاً شک بکنیم باید حتماً با حدید باشد یا هر چیزی که تیز باشد. می گویند اگر با هر چیزی که تیز بود، اگر شک بکنیم؛ چون حدید که مسلم است و آنها مشکوک است، با اصالت عدم تذکیه اثبات می کنیم لابد از حدید. پس این یک جای اصالت عدم تذکیه. چون شک می کنیم تذکیه حاصل شد یا نشد، اصل عدمش است فلا بد من حدید.

مورد دوم اگر شک می کنیم در قابلیت؛ مثلاً شک می کنیم آیا گرگ قابل تذکیه هست یا نه من باب مثال. خب با اصالت عدم تذکیه، رو به قبله با تمام شرایط سرش را هم بریدیم. آقا ضیاء می گوید بعد ورود فعل اصالت عدم تذکیه جاری نمی شود. فرقی نمی کند، شبهه حکمیه است، ورود فعل تأثیر ندارد در شبهات حکمیه. خب، رو به قبله هم سر بریدیم شک می کنیم فقط چون گرگ جزو سباع است، محرم الاکل است اما مراد بذلک در اینجا در ما نحن فیه مسئله طهارت گوشتش است. اگر شک کردیم، اصالت عدم تذکیه جاری می شود.

پس از صور شبهه حکمیه این دو صورت را مرحوم آقای نراقی فرمودند. و طبعاً این دو صورت ابتلاء در فقه دارد. لکن صورت دوم که شک قابلیت باشد، بیشتر محل بحث است. چون صورت اول همان چهار تا، بالاخره دو تایش، یک شرط یا دو تا شرطش محل اشکال است. اگر اصالت عدم تذکیه باشد. اما در قابلیت محل خیلی گیر داریم. سباع هستند، حشرات هستند، مراد از حشرات، امثال مثلاً فرض کنید مارمولک، این جور چیزها، مارمولک هست موش هست، خیلی حیوانات نسبتاً زیادی است که در قبول تذکیه اش بحث هست که اگر موش را سر ببریم رو به قبله با شرایط سر برید، گوشتش پاک است یا نه. حالا حرمت اکل که دارد.

پس بنابراین البته معلوم شد که مسئله بعد فقهی اش زیاد است. این از این جهت محل تأمل است که آیا اصالت عدم تذکیه در شبهات حکمیه که یا منشأش اعتبار شیء باشد، البته آقای خویی چهار تا کردند. یا منشأش شک در قابلیت محل باشد. آیا اصالت عدم تذکیه جاری می شود یا نه.

ایشان به اصطلاح مرحوم چون آن دومی که یعنی آن که گفتیم شبهه موضوعیه است، ایشان قبول کردند. می ماند معنای اول. کمی من از بحث روز گذشته می خوانم تا معنا روشن بشود. معنای اول، به این معنا که اگر شک کردیم فلان چیز در تذکیه دخیل است یا نه، اصالت عدم تذکیه که اینجا مراد استصحاب است، استصحاب عدم تذکیه اثبات می کند که آن امر دخیل است. چون اگر با آهن سر بریدیم، قطعاً تذکیه حاصل می شود. بدون آهن شک داریم. پس در صورت شک اصالت عدم تذکیه جاری می شود.

س: استصحاب عدم اعتبار حدید چرا نمی شود؟

ج: آن مقدم است.

س: سبب است نسبت به این، سببی است این مسیبی است.

ج: نه آن استصحاب، حالا استصحاب عدم حدید، براءت است.

س: عدم اعتبار این

ج: بله، عدم اعتبار برائت است، آن وقت این مقدم می شود.

اما الاصل بالمعنی الاول فیدل علی ثبوتہ انها امر توقیفی؛ ایشان اول تمایل پیدا می کنند که اصالت عدم تذکیر جاری می شود اگر شک کردیم. چرا؟ به قول ایشان توقیفی است؛ حالا تعبیر ایشان. حالا تعبیر مرحوم آقای خویی این بود که مثل تذکیر اینها چون امر شرعی هستند، مثل بیع نیستند. ما در بیع اگر بیع از نظر عرفی محقق شد، شک در یک قیدی کردیم و اصالة البرائه، اما تذکیر امر شرعی است، امر عرفی نیست. اما ایشان تعبیر کردند، این شبیه همین اصطلاح در آقای خویی هم، یحتاج ثبوتہ الی دلیل، بعد این را خواندیم. چون بحثش را خواندیم فقط برای تذکر.

بعد از این و دلیلش هم گفت. و بعد از این سه چهار سطر که ایشان اصالت عدم تذکیر را جاری کرد، بعد ایشان بر می گردد. این برگشتش را خیلی واضح و استدلالی روشن نمی آورد. بد نیست.

ولکن یحصل من قوله سبحانه، بر می گردد به آیه. (ما لکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه) این یک آیه؛ و قوله (فکلوا مما ذکر اسم الله علیه)؛ معلوم می شود که همین که ذکر اسم الله شد کافی است. این دو تا آیه.

اصل ثانوی؛ یک اصل ثانوی در اینجا است. هو حلیة کل ما ذکر اسم الله علیه، فیکون ذلک تذکیر؛ هر چه که اسم الله بر آن گفته بشود. البته من توضیحاتش را کراراً عرض کردم. اخباری ها مشکلشان این است که به اطلاقات کتاب بر نمی گردند. استدلال ایشان دو تا آیه آورده. اخباری ها اشکالشان این است که اطلاقات کتاب قابل تمسک نیستند. فکلوا مما ذکر اسم الله علیه، باید اطلاقتش تمسک بکنیم. اطلاقات ما ذکر اسم الله علیه. اینها اطلاقات قبول نمی کنند. روشن شد اشکال؟

اشکال غالب اصولی ها هم چیز دیگری است که آیه معلوم نیست در مقام بیان باشد. واقعش هم همین طور است. حالا اخباری ها که کل اطلاقات کتابی را از کار انداختند، انصافش، این تکه اش که حق با اینهاست انصافش. کلو ما ذکر اسم الله علیه که ناظر به این باشد، که فقط اسم الله بگوییم و بخوریم. فکر نمی کنیم. این بیشتر به قول معروف امر در شبیه امر در مقام توهم حذر است. چون می خواهد بگوید آنهایی که اسم بت و بتها را می آوردند در مقابل معبد یا کاهن سر می بریدند، اینها حرام است. این نیست که بگوید فقط این است و این. توش در نمی آید. اطلاقات توش در نمی آید. انصافاً. به قول آقایان اصولی ها در مقام اصل تشریع است. یا حالا به تعبیر بعضی در مقام اهمال است. چون من عرض کردم تعبیر اهمال شاید یا حتی اجمال در قرآن، و هذا لسان عربی مبین، خوب نباشد؛ به جای اینها مثلاً

بگوییم این مثل توهم حظر است. یا بگوییم این مثل یک قانون اساسی است. جنبه شعاری دارد. شما حیواناتی که در مقابل بت سر می برید نمی خورید. ما آنهایی که در به اسم خدا. حالا در مقابل بت که سر می بریدند، با آهن بود، با آهن نبود؛ این خصوصیات که در نمی آید. این فقط ناظر به این حیثیت است. مقابل بت نمی شود اسم خدا. حیوانی را که سر می برید اسم بت نبرید. بیش از این به نظرم در نمی آید. این یک مشکلی است انصافا، کمی هم منصف اگر باشیم بعضی اشکالات اخباری ها به نظر ما وارد است. همچنین خیلی اشکال اصولی ها وارد نیست. انصافا به ذهن ما می آید که هر دو آیه مبارکه اطلاق نداشته باشد. آن مطلبی که ایشان می گوید.

نعم، بله، فیکون ذلک تذکیه؛ نعم یضم معه ما علم اشتراطه من صید او ذبیح او نحوهما؛ اصلا اطلاقی ندارد که حالا بگوییم. و بالجمله یکون ذلک اصلا، اصل این بشود که اگر اسم خدا بر آن گفته شد، این یک. و بعد مثلا ذبح بود یا رو به قبله بود یا فلان، آنها ثابت؛ بقیه که محل اشکال می شود با اصالت تذکیه بگوییم، نه اصالت عدم تذکیه. بله، اصل ثانوی که تذکیه واقع می شود. پس در صورت اولی که بحث از شبهه حکمیه است، ایشان تمایزش به این شد که اصالت عدم تذکیه وارد نشود. بعد ایشان متعرض دوم، نوشتند اصل به معنای ثانی. این اصل به معنای ثانی همان اصل در شبهه موضوعیه است که در وقوع؛ مثلا وقتی که بود بسم الله گفت یا نگفت. می دانید بسم الله شرط است. آیا روبرو به قبله بود یا نبود. بعد ایشان می گوید این و هذا هو المعنی المشهور من اصالة عدم التذکیه، اصلا می گوید مشهور مراد این است. این مشهور هم یعنی چی؟ یعنی جناب آقایان اصولی ها. چون اخباری ها مخالفت کردند. مرحوم آقای به اصطلاح نراقی می گوید مشهور وقتی می گویند اصالت عدم تذکیه مراد این است.

البتة این را بدانید اگر اصالت عدم تذکیه مراد این باشد که ایشان الان اینجور می گویند، یعنی شک کردیم مثلا بسم الله گفت یا نگفت، حدید بود یا نبود، رو به قبله بود یا نبود، این درست است اصالت عدم تذکیه. انصافا درست است. لکن یک نکته فنی، دو سه تا نکته فنی را در ذهنتان نگه بدارید. آن نکته فنی این است که این اصالت عدم تذکیه چه به معنای اصل عدم باشد؛ چون شک می کنیم بسم الله آمد، اصل عدمش است. چه به معنای استصحاب باشد؛ چون زنده بود که تذکیه واقع نشده بود. شک می کنیم می گوئیم تذکیه واقع نشده. دقت کردید؟ چه استصحاب باشد.

عرض کردم کرارا و مرارا و تکرار فرق بین این دو تا این است که در اصالة العدم حالت سابقه را نمی بیند. فقط شک در وجود یک چیزی می کند، اصل بر عدمش است. و این اصالة العدم مراد عدمش به لحاظ علم، نه به لحاظ واقع. اشتباه نشود. مثلا زید بچه دارد، می گوید تا دیروز که نبود. اصل بر عدمش است. نه تا دیروز، ببخشید، می گوید شک می کنیم بچه دارد یا نه. دیروز را نگاه نمی کند. اگر دیروز را نگاه

کرد، استصحاب است. اگر دیروز را نگاه نکرد می شود اصاله العدم. چون شک داریم که بچه دار شد یا نه، اصل عدم بچه است. این عدم بچه علما نه عدم بچه واقعا. اشتباه نشود. مراد از اصاله العدم، واقع نیست، علم است. اصاله العدم به این معنا.

آنوقت اگر اصاله العدم یا استصحاب عدم حالا اینجا استصحاب شاید بیشتر با کلماتشان بخورد. استصحاب جاری شد، که جاری هم می شود انصافا جاری می شود. استصحاب جاری می شود، اصاله العدم هم جاری می شود. لکن خوب دقت کنید، این اصالت عدم تذکیر اگر مراد اصولی ها از اصالت عدم تذکیر این باشد، اصطلاحا دیگر این مسئله اصولی نیست. این اصطلاح، اصطلاحا بنایشان این است که این می شود قاعده فقهی.

در کتب اهل سنت هم در اشباه و نظائر آمده، حالا بعد عرض می کنم. دقت کردید؟

پس یک، این درست است، اصالت عدم تذکیر. دو، می شود دو جور تصویر کرد؛ یا اصاله العدم باشد یا استصحاب عدم تذکیر باشد. هر دو هم درست است. به لحاظ رتبه هم اینجوری است که اگر اصاله العدم جاری شد نوبتی به استصحاب نیست. این را هم مرحوم شیخ در اوایل حجیت ظن آورده. چون سابقین ما اینها را جاری می کردند. حالا اینجا هم می خوانیم عبارت ایشان را.

شیخ آمد گفت بعضی از اصول اگر جاری شد، دیگر اصل دیگر ولو موافق است در نتیجه، جاری نمی شود. این از مطالبی بود که مرحوم شیخ، و این را ما جداگانه بحث می کنیم در اصول انشاء الله. امروز نمی خواهم متعرض بشوم. چون احتمال دارد جاری بشود، مشکل نداشته باشد. لکن الان مشهور در کلامشان جاری نمی شود. یک اصلی که بر دیگری مقدم است، ولو نتیجه یکی باشد، آن که حاکم بر دیگری است، خب طبعا اصاله العدم مقدم است؛ چون اصاله العدم آنجایی که شک جاری بشود. همین که شک کردیم بچه دارد یا نه اصاله العدم. چیز دیگری نمی خواهد.

استصحاب لحاظ می خواهد، زیادی می خواهد؛ یعنی شک بکنیم، بعد از شک حالت سابقه اش را نگاه بکنیم، آن عدم سابق را بکشیم. خب این همین شق انفس نمی خواهد. نمی دانیم آیا بسم الله گفت یا نه، اصل عدم بسم الله است. استصحاب نمی خواهد بکنید. نمی دانیم بسم الله واقع شد، استقبال واقع شد، اصل عدمش است. هر حادثی مسبوق به عدم است. این هم عدم، علما نه واقعا. روشن شد؟

لکن در اصول قدیم هر دو را جاری می کردند. توضیح هم خیلی ندادند. هم اصاله العدم هم استصحاب عدم تذکیر. و درست هم هست. هر دو هم درست است فی نفسه.

انما الکلام در خود عالم اصول یک دسته بندی هست بین عالم اصول. یکی می رود یکی دیگر نمی رود. علی ای حال ایشان ادعا می کند معنای مشهور این است یعنی در شبهات موضوعیه. خوب دقت کردید؟ و این معنای مشهور عرض کردم اگر شد، دیگر بحث را مثلاً این کتاب عوائد الایام ایشان شبیه قواعد فقهیه است. اصالت عدم تذکیر را باید در قواعد فقهیه بیاورند نه در علم اصول.

چون عرض کردیم در علم اصول ضابط کلی دارد. مسائلی که نتیجه اش واقع می شود در استنباط حکم شرعی در قیاسی که کبرای قیاسی که، چون این را من چند بار تکرار می کنم. مرحوم آقای خویی هم ظاهراً مرادشان همین است. عبارتشان را در مصباح چند بار خواندیم. عبارت را به نظر ما شاید مقرر درست نیاورده. حالا نمی فهمیم به هر حال یا ما درست نمی فهمیم یا او. گفت و انا ۲۶:۳۲ فی ضلال مبین. آن مراد از آن عبارت این است؛ چون عبارت آقای خویی هم مغلق است؛ یعنی قاصر است کمی. من توضیحش را عرض کردم. مسئله اصولی، مسئله ای است که کبراً واقع می شود، در قیاسی که استنتاج حکم شرعی فرعی کلی بشود. این استنتاج. کبری واقع بشود، هر مسئله ای که نتیجه اش کبراً واقع بشود در قیاسی که بخواهیم استنتاج بکنیم حکم شرعی در مقابل مثلاً فیزیک و شیمی و این جور چیزها، و حکم شرعی فرعی در مقابل اصولی مثل اصول عقاید و کلی.

این کلی همین کلمه کلی فرقی با قاعده فقهیه است. هر مسئله ای که قیاس واقع، کبری واقع بشود در قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی جزئی، می گویند قاعده فقهیه. اگر شد حکم شرعی فرعی کلی، این اسمش می شود اصولی. این همان راهی است که مرحوم نائینی رفته است. ظاهراً مراد آقای خویی هم همین باشد. فکر نمی کنم ایشان، به هر حال اگر عبارت مصباح را نگاه بکنید ابهام دارد. من عبارت مرحوم نائینی و آقای بجنوردی هم کراراً از ایشان نقل می فرمودند. و خب قواعد فقهیه هم نوشتند بر همین اساس.

و لذا مرحوم نائینی تصریح می کند که استصحاب در شبهات حکمیه مسئله اصولی است. همین استصحاب در شبهات موضوعیه، قاعده فقهیه است. مثلاً این لباس من سابقاً پاک بود، حالا هم شک می کنیم، استصحاب می کنیم، آن وقت این طور می گوئیم، می گوئیم این لباس سابقاً پاک بود، حالا هم به حسب استصحاب پاک است، نتیجه اش چیست؟ نتیجه این لباس پاک است. این لباس پاک است، می شود قاعده فقهیه؛ چون حکم شرعی فرعی جزئی است. حکم شرعی فرعی جزئی.

اگر نتیجه قیاس حکم شرعی، چون این را آقای بجنوردی چند بار در کتاب قواعد دارد. در کتاب منتهی هم نوشته، از مرحوم نائینی هم نقل می کنند. آقای خویی هم همین را گفتند، فقط عبارت ایشان مجمل است.

و اما اگر شما گفتید که ما استصحاب را جاری می کنیم، آن وقت مثلاً زن قبل از انقطاع، یحرم، حرام است بر شوهر، تحرماً علی الزوج. بعدش هم، و بعد الانقطاع و قبل الاغتسال، استصحاب می کنیم آن حرمت را. اینجا این استصحاب حرمت، حرمت زن، حکم شرعی فرعی کلی. فرقی با آن یکی این شد. اگر حکم شرعی فرعی کلی شد، این می شود مسئله اصولی. اگر حکم شرعی فرعی جزئی شد، می شود قاعده فقهی. به نظرم روشن شد دیگر.

پس اگر در این مسئله اول اگر شک کردیم در اینکه آهن باشد یا نه، ایشان اول گفت اصالت عدم استصحاب عدم تذکیه جاری می شود. می گویم اگر با آهن باشد قطعاً مذکی است، با آهن نباشد، شک می کنیم. استصحاب می کنیم عدم را. این استصحاب در اینجا مسئله اصولی است. چون این حکم کلی است. اما این استصحاب در صورت دوم، مثلاً این گوشت هست، نمی دانیم ذابح در وقتی که ذبح کرد، بسم الله گفت یا نه. استصحاب عدم بسم الله اثبات می کند این گوشت غیر مذکی است. پس روشن شد این دو تا با همدیگر چون در یک سطر آورده ایشان. این به نظرم در آن زمان شاید خیلی، البته اینها اصطلاحات است ممکن است کسی بگوید ما این را قبول نداریم، استصحاب همیشه بحث اصولی است. این چیز خیلی آیه ای در آن وارد نشده. انصافاً به نظر ما این تقسیم بندی مرحوم نائینی حرف خوبی است. این تقسیم بندی مرحوم نائینی، لذا ایشان می فرماید استصحاب اگر در شبهات موضوعیه نگاه بکند می شود قاعده فقهی. همان استصحاب در شبهات حکمیه نگاه بکند می شود مسئله اصولی. این مثالش هم در این صفحه دو تا. بالای صفحه مسئله اصولی است، پایین صفحه قاعده فقهی است.

ایشان می گوید و هذا هو المعنى المشهور من اصاله عدم التذکيه، این چون نکته اش را توضیح نداد من عرض کردم. فالدلیل علیه ظاهر؛ فان التذکيه موقوفة على امور الوجودیه حادثه قبل عدمها؛ چون تذکيه با بسم الله، با استقبال، شک می کنیم این امور وجود پیدا کرد. و الاصل عدمها؛ این اصاله العدم است. خوب دقت بکنید. خیلی دقت این چون انصافاً از بعد از زمان شیخ، کلاً، این ظرافت در اصول که کدام اصل جاری می شود، نمی شود، کیفیتش و اینها، این ظرافت ها خیلی هایش بعد از شیخ است.

و به یعلم الحرمة و النجاسة، البته آقای خوئی حرمت را قبول دارد، نجاست را قبول ندارد.

فلا تجرى فی المورد عمومات الحلیه، از اینجا رد می کنند بر اخباری ها. اخباری ها می گویند در اینجا در این مورد این گوشت اصاله الحل جاری می شود. و اصاله الطهاره.

ولا یجدی تعارض الذلک مع اصاله الحل و الطهاره الذی هو منشأ توهم جماعة، معلوم شد مراد ایشان از جماعت کیست، حضرات اخباری ها. خواندیم اشاره کردیم عبارت مرحوم صاحب حدائق. ایشان می گوید اصاله الحل جاری می شود نه اصاله العدم. ائمه فرمودند کل شیء فيه حلال و حرام، و هو لک الحلال؛ این هم گوشتی است که فيه حلال و حرام، هو لک الحلال. چرا؟ چون اینجا به اصاله عدم تذکيه مراجعه کردیم.

ولا یجدی تعارض ذلک مع اصاله الحلیه و الطهاره الذی هو منشأ توهم جماعة، و منشأ عدم تمسکهم باصاله عدم التذکيه؛ البته من حیث المجموع عبارات مرحوم نراقی نسبتاً روشن است. حالا مخصوصاً در این عوایدش نسبتاً روشن است. ولی در آن مستندش خیلی مغلق است. خیلی می پیچاند، نه خیلی زیاد مثل فرض کنید جواهر. اما توی اینجا نسبتاً روشن است.

و عدم تمسکهم منشأ توهم جماعة و منشأ عدم تمسکهم باصاله عدم التذکيه، لان الاصل الاول، اصل اول یعنی عدم التذکيه. آنوقت ایشان خوب دقت کنید، می گوید الثابت، این عدم تذکيه ثابت بالاصل و الاستصحاب؛ استصحاب را بعد آورده، اول نیاورده. پس ایشان و بر اصاله عدم تذکيه در حقیقت دو تا معنا می گیرد. یک، آیا بسم الله گفت یا نه؟ اصل عدم تحققش است. این اصاله العدم است. دو، قبل از اینکه سر ببرد که بسم الله نگفته بود، استصحاب می کنیم عدم را. قبل از اینکه سر ببرد که رو به قبله نکرده بود حیوان را، آن عدم را استصحاب می کنیم. روشن شد؟

این چون هی می خواهم من نتیجه بگیرم که این عدم تذکيه یا تذکيه یا عدم تذکيه این تصویرش روشن بشود که کدام اصل است. الثابت بالاصل، مراد از اصل، اصاله العدم. و بالاستصحاب که مراد استصحاب عدم این مثلاً بسم الله، عدم استقبال. و الذی هو مستند شرعی، این استصحاب مستند شرعی است. این در حقیقت اشاره است به کلام مرحوم صاحب حدائق. او می گوید بعد از اینکه اشکال می کند، یکی از اشکالات این است که استصحاب نزد ما ثابت نیست. وقتی استصحاب ثابت نبود دیگر به استصحاب بر نمی گردیم. مزیل للاستصحاب الحلیه و الطهاره و اصالتهما، آنجا هم دو تا استصحاب است. یکی استصحاب حرمت یکی استصحاب طهارت. یکی هم اصاله الحل و اصاله الطهاره. البته استصحاب به اصطلاح بعدی ها دلیل اصل محرز است، آن دو تا اصل غیر محرز هستند. ببینید زمینه های همین بحثهای اصل محرز و غیر محرز در عبارات مرحوم نراقی هم آمده، اما ما الان تعبیراتمان صاف تر شده دیگر.

پس ایشان می گوید مزیل للاستصحاب الحلیة و الطهارة؛ این استصحاب حلیت و طهارت، این دو تا استصحاب به اصطلاح این منشأش چیز است، منشأ این استصحاب، به اصطلاح تصور حالت سابقه است. البته حالت سابقه بنا بر مشهور حرمت است، حالا ایشان وعده ای؛ مگر نظر به کلام، البته بعد هم مرحوم صاحب حدائق برگشت.

یکی استصحاب، اصل تنزیلی است و اصالت اباحه. این دو تا اصل غیر تنزیلی هم هستند. یعنی ما یک استصحاب الحل داریم؛ یک اصالة الحل داریم. یک استصحاب الطهارة داریم؛ حیوان قبل از اینکه سرش را ببرند، پاک بود؛ حالا هم که بریدند شک در تذکیه می کنیم، پاک است. و کذلک اگر شک بکنیم این حیوان پاک است یا این گوشت پاک است یا نه، اصالة الطهارة جاری می شود. پس اصالة الطهارة و اصالة الحل با استصحاب الطهارة و استصحاب الحل جاری می شود.

عرض کردم بنایشان این است که اگر اصول تنزیلی ثابت شد، دیگر جایی برای اصول غیر تنزیلی نیست؛ در اینجا که وجودی است غیر از آن عدمی.

بعد ایشان می فرماید که و لا عکس؛ این همان بحثهایی است که بعد مرحوم شیخ مستوفی بحث کرده و در اصول بعد از شیخ خیلی مفصل آمده است. که چرا استصحاب طهارت جاری نمی شود؟ چرا به اصطلاح اصالت عدم تذکیه مقدم است؟ البته ایشان در اینجا توضیح نداده، انصافاً این توضیحات را بعد علمای ما مطرح کردند. و آن نکته فنی این است، و لا عکس؛ بعد ایشان حالا توضیحش را عرض می کنم.

فان الحلیة مثلا، غیر مزيلة، این اصالة الحلیة که شما می گوید. للاعدام، مراد ایشان از اعدام ثابت؛ خود عدم، عدم است دیگر ثابت ندارد. اصطلاح مثل ما صحبت کرده است. غیر مزيلة للاعدام الثابتة لكل فعل من افعال التذکيه؛ یعنی ایشان چند تا عدم تصور کرده است. می گوید عدم مضاف له عز من الوجود، مثل این یکی می شود، این طور فکر کرده. علی ای حال عدم مضاف و غیر مضاف قضی از وجود ندارد.

غیر مزيلة للاعدام الثابتة یعنی عدم التسمیه، عدم به اصطلاح استقبال، عدم مثلاً به اینکه این آلت از حدید بوده من باب مثال. عدم کونه مسلماً، شک بکنیم مسلمان بوده یا نبوده. خوب دقت کنید. اینها را اعدام گرفته است. هر کدام به تعبیرشان از این اعدام بیاید، اصالت عدم تذکیه می شود.

پس شما باید تمام این اعدام را به تعبیر ایشان بردارید. عدم تسمیه را بردارید، بگویید تسمیه؛ عدم استقبال را بردارید بگویید استقبال؛ عدم کونه مسلماً را بردارید بگویید مسلم. این حلیت این اعدام را بر نمی دارد. دقت کردید تصور ایشان را؟ فان الحلیة غیر مزيلة للاعدام الثابتة. مراد از اعدام معلوم شد؟ بعد خودش توضیح داده؛ اعدامی لكل فعل من افعال التذکيه، که اصطلاحاً به آن عدم مضاف می گویند. عدم تسمیه؛ عدم استقبال. حلیت، این را بر نمی دارد. حلیت نمی تواند این را بردارد. عدم را بردارد. یعنی بعبارت اخری می گویم عبارت ایشان خیلی واضح نیست. اگر اصالة العدم آمد، حلیت نمی تواند بگوید این اصالة العدم نیست. کار حلیت این نیست. کار حلیت جایی است که آن اصالة العدم نباشد. اگر اصالة العدم باشد دیگر نمی تواند بردارد.

حالا عرض کردم حالا ایشان که بحث اصالت را گرفتند. این بحث به صورت لطیفش در بحث های اصولی ما بخواهیم الان دیگر وارد بشویم خیلی طول می کشد. آن سر تقدم اصل سببی بر مسببی است. پر روزها هم شرح دادم، توضیح دادم شرح ندادم. این یکی از جاهایی است که اصول جدید ما خیلی انصافاً، البته البته تقریبات مختلفی دارد. خیلی لطیف وارد شدند این قسمت. و نکته فنی اش عرض کردم ابتدائاً نکته فنی را تصور نکنید. نکته فنی اش این است که دلیل ما یکی است و امر هم اعتباری است. در امور اعتباری هم دو تا اعتبار مختلف مشکل ندارد. این اصل اولش. اما شما می آید می گوید یک اعتبارش هست. این چرا؟ این سر کار باید از نظر علمی توضیح داده بشود.

همان مثال معروف؛ آبی بوده شک می کنیم کراست یا نه؛ سابقاً کر بوده. خب استصحاب کريت می کنیم. لباسی هم سابقاً نجس بوده، در این آب شستیم. شک می کنیم پاک شده یا نه؛ دلیلتان هم استصحاب یکی است. فرض کلام این است دیگر لا تنقض اليقين بالشك. طبق لا تنقض حکم می کنیم این لباس نجس است. آیا این کار را بکنیم که آقایان اخباری ها، مثلاً تعارض گرفتند. یا بگوییم نه، هر دو جاری می شوند. یا بگوییم نمی شود، چون تعارض دارند با هم. یا بگوییم هر دو جاری می شوند. یعنی از یک طرف بگوییم آب کر است، این لباس هم با آن آب شستیم هنوز نجس است. خوب دقت کنید.

پس آن نکات فنی کجاست منشأ اشکال. دلیل یکی است. بعد هم شما اعتبار است. می گوید در اعتباریات متخالف اشکال ندارد. اعتبار کنید بقای کريت، اعتبار بکنید بقای نجاست. اشکال ندارد در اعتباریات مشکل ندارد. پس بیایم هر دو را اعتبار بکنیم. این می خواهید فکر بکنید در اصول.

پس شما چرا می گوئید اصاله الکریه، بقاء کر، استصحاب کریت جاری می شود، استصحاب عدم نجاست جاری نمی شود؟ می گوئید شما با اینکه ما حکم کردیم به کریت، پس این پاک شد دیگر نجس نیست؛ دست از استصحاب نجاستش بردارید. آنها آمدند گفتند خب چرا عکسش را نمی گوئید؟ حکم می کنیم که هنوز نجس است؛ حالا که هنوز نجس است، پس این آب کر نیست؛ چون با این آب شستید دیگر روشن شد احتمالات مسئله؟

یکی اینکه تعارض دارند، هیچ کدام جاری نشوند. یکی اینکه تعارض ندارند هر دو جاری بشوند. بگوئیم آقا این آب کر، این لباس هم که با آن شستیم نجس؛ هر دو جاری می شوند. یکی اینکه بگوئیم استصحاب نجاست جاری بشود، بگوئیم آن دیگر استصحاب کریت جاری نمی شود. چون اگر این لباس هنوز نجس است، پس آن آب کر نیست. با آب کر شسته نشود پاک نمی شود. یکی اینکه بگوئیم استصحاب کریت جاری می شود، استصحاب نجاست جاری نمی شود. این همین است که الان اصولیین جدید ما می گویند. روشن شد؟ از این چهار تا احتمال.

شبهه این را هم در این کلمات ایشان آورده. البته عرض کردم این مطلب توضیح بیشتری می خواهد. ایشان می گوید و لا عکس؛ دقت بکنید. یک طرف جاری می شود، آن طرفش نمی شود.

چهار صورت که من برایتان مثال زدم، روشن شد نکته فنی اش چیست؟ چون آنها می گویند شما یک دلیل که بیشتر ندارید. چطور می شود این دلیل که قاعدتا می دانید مطلق نسبت به افرادش متساوی الاقدام است به اصطلاح آقایان. انطباقش بر همه علی نحو الواحد است. عام هم همین طور است. اگر گفت اکرم العلماء، زید، عمرو، بکر، سی تا عالم هستند، همه را به نحو واحد می گیرد. این طور نیست که یکی را بگیرد، یکی را نگیرد. دلیلتان واحد است. لا تقض الیقین بالشک، این چه نکته ای دارد که در کریت می آید در نجاست نمی آید؟ استصحاب بقاء کریت می کنیم، اما دیگر استصحاب بقاء نجاست نمی کنیم.

و به عبارت اخری وقتی دلیل ما مطلق بود، مطلق خوب دقت کنید، مطلق، کارش نیست که رتبه طولی را اثبات بکند. شنیدم بعضی مثلا می گویند اولی الامر منکم، یعنی امام معصوم که باشد اولی الامر یعنی امام. امام معصوم مثلا نباشد، حالا نباشد مرادش غایب است، امام زمان (ع) که نمی شود بگوئیم نیست. آن هم عدمه یعنی عدم تصرف. به نظرم بعضی خیال کردند خواجو گفته عدم یعنی عدم وجود امام. آن ضمیر عدمه به تصرف بر می گردد نه به عدم وجود امام (ع).

عرض کنم که عدمه، علی ای حال اگر امام (ع) نبود فقیه. این ببینید از نظر فنی غلط است. اصلاً این خودش غلط است. این نحوه تصور غلط است. چون اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ این اولی الامر را به نحو واحد می گوید. مطلق، طولیت را اثبات نمی کند. خوب این نکته فنی است. با مطلق شما طولیت اثبات نمی کنید.

مثلاً اگر گفت اکرم العلماء، بگوییم مرادش این است که اولاً فقها را احترام بکنید. فقها نبودند اصولیین را احترام بکنید. دیگر از اکرم العلماء این در نمی آید. اکرم العلماء، طولیت در این دلیل مطلق یا دلیل عام در نمی آید. چرا؟ چون انطباق مطلق و انطباق عام بر افراد متساوی الاقدام است. در عرض واحد است. نمی شود طولی باشد.

س: آن که می گویند وصف مشعر به علیت است، وقتی گفته اکرم العالم یعنی این لکونه عالماً ذو علم؛ خب کسی که عالم تر است مقدم است نسبت به کسی که

ج: چرا؟ کی گفت؟

س: خب به خاطر اینکه مناظرش در همین علمش است.

ج: خب باشد. کی گفت طولی پیدا می کند؟

س: نه کسی نگفته که طولی پیدا می کند. این یک احتمال می آید در مسئله. عرضم این است.

ج: خب باشد. خب با حجیت ظاهر نفی می شود.

س: که وقتی می گوید اکرم عالماً

ج: پس چرا به اصالة العموم و اصالة الاطلاق مراجعه می کنیم؟ دلیلش همین ۴۵:۱۴

مثلاً احل الله البيع، بگوییم در درجه اول آن بیعی که خیلی بیع است دیگر. خیلی یعنی عربی و فلان و مقدمه و در درجه دوم. این درجه را اثبات نمی کند. هر چه که بیع است، بیع است دیگر. یا بیع است یا نیست.

این یک نکته ظریفی است دقت بکنید. این که علمش بیشتر است از کجا معلوم. این طولیت از کجا؟ حجت شرعی دارد؟ یعنی از لفظ در می آید؟ خوب دقت بکنید. این ظرافت کار است. اگر مادام دلیلتان یکی است. نمی دانم روشن شد؟ این را فکر بکنید، اگر دلیلتان یکی است، چرا می گوید استصحاب کریت جاری می شود، استصحاب نجاست جاری نمی شود. چه نکته ای دارد؟

حالا ایشان از این راه آمده؛ فان الحلیه غیر مزيلة للاعدام الثابته من کل فعل من افعال، كما يعلم تحقیقه مما ذکرنا، ایشان اینجا در حاشیه اش محقق کتاب نوشته عائده ۲۱. نه، عائده ۲۱ و ۲۲. بیشتر توضیحش در عائده ۲۲ است. من نگاه کردم. و یدل علی ذلک الاصل ایضا، دیگر وقت تمام شد. من فقط به خاطر این دو تا نکته. ایشان می گوید توی روایات هم همین در می آید. خب این حرف بدی نیست.

ان علم، روایت این است؛ ان علم انه اصابه و ان سهمه هو الذی قتله، فلیأکل منه، و الا، ببینید والا، همین که نمی داند اینجا هم علم بود، نه این که وقوف باشد. و الا يعلم فلا يأکل منه؛ حرف بدی نیست. این اصالت عدم تذکیه که ایشان گفتند. البته چند تا روایت نقل می کنند. بعد آن مطلبی را که مرحوم صاحب حدائق می فرمایند. روایت سفره، یکی از روایات روایت سفره است. که یک سفره ای است فیها کثیر لحم، بعد امام (ع) می فرمایند یا کل. امام (ع) می فرمایند یا کل، با اینکه در بیابان بوده سفره. وجدت فی الطريق متروکه.

البته عرض کردم من در آن وقت هم، مشکل این روایت این است که حالا غیر از اینکه در سندش سکونی هست و محل اشکال نزد ماست. با قطع نظر از روایت سکونی، دارد که این سفره ای است که لحمش زیاد و خبزه و پنیر و تخم مرغ و اینها، بعد هم و فیها سکین، چاقو را نمی دانم چرا ذکر کرده! و فیها سکین. در این سفره یک چاقو هم هست. احتمال می دهم مرادش این است که وجود چاقو علامت این است که مال مسلمان است مثلاً. مثلاً ذابح مسلمان بوده. شاید و الا معنا ندارد و فیها سکین. این بله. چون بعد دارد یا امیر المومنین لا یدری سفره مسلم او سفره مجوسی؛ این عرض کردم تاریخ روایت را خوب دقت کنید. چون عده زیادی از ایرانی هایی که آمدند کوفه و روی زمین های کوفه، چون زمین عراق ارض خراجی بود، ملک نمی شد. یعنی می آمدند کار می کردند کارگرها؛ یک چیزی به آن آقای فتودال می دادند و او هم یک چیزی به دستگاه می داد. و توی اینها، توی کوفه و توی عراق کلا زردشتی ها زیاد بودند. همان ایرانی های اصل دیگر. ایرانی ها زیاد بودند. می گوید نمی دانیم این مال مسلم است یا مال مجوسی است، زردشتی است. فقال هم فی سعة حتی یعلم؛ من فکر می کنم قرینه شاید همین سیاسی که خیلی عجیب است؛ چون سفره قابل تصور است. این فیها سکین نفهمیدیم چرا. این فیها سکین. لذا احتمال دارد که این روایت موردش یعنی بعبارت اخری مرحوم صاحب حدائق اصالة الحل جاری می کند، می گوید این روایت موید اصالة الحل است. مرحوم به اصطلاح محقق نراقی و دیگران، استصحاب عدم تذکیه جاری می کنند، آن روایت را می آورند. آن روایتی که خواندیم. به ذهن ما هر دوش واقعیت ندارد. نه این درست است نه آن. به ذهن ما نه اصالة الحل درست است نه استصحاب عدم تذکیه. لطیف است. تأمل بفرمایید. نه این حرف اخباری ها درست است که اصالة الحل جاری نمی شود؛ نه حرف این آقایان اصولی ها.

اینجا قاعده ید مسلم جاری می شود. سوق مسلم. این فیها سکین، اشاره به این است که ولذا ما در سابق اگر آقایان که حتما ذهنشان باشد، گفتیم سه تا اصل معقول است جاری بشود؛ یکی اصاله الحل که اخباری ها گفتند. یکی قبل از این اصاله الحل که این را از دست مسلمان خریده. از قصاب مسلمان خریده. اینجا دیگر نه اصاله الحل جاری می شود نه اصالت عدم تذکيه. اصالت ید مسلم جاری می شود. طبق اصاله ید مسلم حلال است، نه به اصاله الحل حلال است.

اگر این اصل قاعده ید مسلم جاری نشد، اصالت عدم تذکيه جاری می شود. حق با نراقی است.

پس در حقیقت گوشت سه صورت دارد نه دو صورت. البته گوشت که فی نفسه که اصاله الحل در جایی که هیچ اصلی نباشد. گوشت مشکلس چون اصالت عدم تذکيه دارد، گوشت اصاله الحل توش اصولا مشکل دارد. یا باید اصالت ید مسلم جاری بشود، حکم به تذکيه اش بکنیم. یا اگر آن شاهد نداشتیم، در بیابان پیدا کردیم، اصالت عدم تذکيه.

این دو تا اصل بود تا فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين